

یادداشت

معصومانه بابک رفت



صادق درودگر

فکر می‌کنم سال ۱۳۷۵ بود که اولین‌بار بابک رو در تیم‌پورا دیدم؛ یعنی همون بازی که دو تا گل به بانک تجارت زد و خودش رو به فوتبال ایران معرفی کرد، بعد از اون زمانی که من یک مدت سرپرست باشگاه بهمن کرج بودم و بهمن سداج به دلیل سقوط تیمش با هفت بازیکن جام جهانی۹۸ به دسته دوم لیگ کشور (تیم بهمن از هفت بازی آخرش فقط دو امتیاز گرفت و حتی اگر با یک پیروزی سه امتیاز می‌گرفت سقوط نمی‌کرد؛ اونم با حضور محمد خاکپور، اصغر مدیر روستا، فرشاد فلاحتزاده، هادی طباطبایی، اکبر یوسفی، محمد نوازی، علی لطیفی، حمید استیلی، محمدرضا مهدوی، رضا رضایی‌منش و…) از من خواست که سرو سامونی به باشگاهش بدم و یک خانه تکانی اساسی کنم. منم برای آغاز فصل به دلیل نیاز به بازیکنان جدید به سراغ بابک و رضا رضایی‌کمال رفتم که هر دوشون به من جواب منفی دادن و بابک گفت من با این بچه‌ها رفیقم اگر من فتح رو ترک کنم تیم یهو خالی میشه، مبلغی که من بهش پیشنهاد کردم دو برابر فتح بود ولی به من، نه گفت. تازه جالب بود که زمین تمرین من مسابقات خانگی ما؛ یعنی استاندارد شریعتی کرج که تشییع جنازه بابک هم در اونجا برگزار شد، در ۱۰ دقیقه‌ای خونه بابک تو فردیس قرار داشت و این می‌توانست بهترین انگیزه باشه برای بابک ولسی اون نپذیرفت و در مسابقات فصل ۱۳۷۶ رودرروی ما قرار گرفت با تیم فتح و جالبه ما با مربیگری ابراهیم قاسم‌پور و دستیاری داود زمینی در دیدار نهایی برای صعود فقط روی بابک و رضایی‌کمال کار کردیم تا توانستیم موفق به صعود و قهرمانی بشیم، سال بعد فجر سپاسی از تیم فتح دو نفر رو برای لیگ برتر دعوت کرد؛ یکی بابک و یکی رضایی‌کمال درست در همون زمان بابک در تیم ملی فوتبال هم خوش درخشیده بود و چشم‌ها به سمتش خیره بود؛ ولی تیم بهیمان که مالکش مرحوم عباس غفران پناه بود و احمد طاهری و سید مهدی ابطحی مربیگری می‌کردند؛ فقط به بابک، شمسایی، محمدی و بقیه ملی‌پوش‌ها ۶۰۰ هزار تومان می‌دادند برای یک سال و فجر سپاسی به بابک هشت میلیون تومان پیشنهاد اولیه داده بود، من با مطالعه‌ای که روی وضعیت خانوادگی بابک داشتم ازش خواستم به پیشنهاد فجر جواب مثبت بده و مثل رضایی‌کمال بره تو لیگ برتر فوتبال بازی کنه؛ ولسی از اونجا که خودم قانونی وضع کرده بودم که فقط بازیکنان لیگ فوتبال می‌تونستن در تیم ملی فوتبال عضویت داشته باشند بابک به من گفت آقا من اون پول رو نمی‌خوام لباس تیم ملی بپام با ارزش‌تر از پولم. اونجا بود که من به اندیشه‌ی سترگ درونی ژرف بابک پی بردم و فهمیدم بابک از جنس دیگره و نمیشه با پول خریدش، سال‌ها در تیم ملی و مسابقات باشگاهی‌می‌دیدمش تا اینکه با باشگاه پاس برای دریافت رضایت‌نامه به مشکل برخورد و با مربی تیم پاس هم؛ همچنین من خیلی سعی کردم تا کمکش کنم ولی به دلایلی نشد در باشگاه‌ها بازی کنه چون رضایت‌نامه نداشت و نمی‌خواست تو اون باشگاه که اینجا مجال گفتنش نیست، بمونه و من برای اولین‌بار در کنار مرحوم امیر عدالتخواه دعوتش کردم که مربی تیم ملی امید بشن.

اون زمان منرس، هم یک مربی برزیلی طراز اول در دنیا در ایران بود و بر کار این دو نظارت می‌کرد و جالبه که می‌گفت اطلاعات فنی بابک از بسیاری مربیان لیگ ایران بالاتره و این موضوع رو تو کلاس مربیگری که در ایران برگزار کرده، به دست آورده بود. جالبه که بدونید همه مربیان ملی هم تو اون دوره حضور داشتند، بعد از اون موضوع بیماری بابک ما رو به‌هم بیشتر نزدیک کرد که از آغاز تا پایانش هیچ چند روزی نبود که از هم بی‌خبر باشیم و داستان روزهای روشن مبارزه با بیماری سرطان که بابک شکستش داد و مشکلات حضورش در تیم پیروزی و قهرمانیش در این مربیگری و جفایی که بهش شد رو همه میدونن و فقط یک جمله می‌تونه شرایط بابک رو شرح بده که بیماری قدرتمند سرطان از بابک شکست خورد ولی دورویی، ریا، جفا و بی‌مهری، بابک رو شکست داد. شب فوت بابک مردی از شهریار آمد و گریه‌کنان می‌گفت من یک بچه فلج دارم که بابک هم خرجش رو می‌داد هم دو روز در هفته اونو می‌برد و تو شهر می‌گردوند حالا کی دست منو می‌گیره؟ به پسر نوجوان هم با گریه می‌گفت: آقا بابک به من ۲۰جفت کتانی تا حالا داده و می‌گفت باید فوتبالیست بشم حالا من رو کی حمایت می‌کنه و از این دست داستان‌ها. اگر بگم چقدر به بیمار قلبی، زایمان، عمل مینیسک و ربطاصلیبی افراد بی‌بضاعت کمک کرده باز کم‌گفتم، بابک واقعا تکرار نشدنی‌ه و بدا به حال اونایی که دلش رو شکستن و رنجوندنش، مطمئن هستم که خیر نخواهند دید.

سال ۹۰ به‌سال مرگ ورزشکاران ایرانی تبدیل شده‌است، در حالی که تنها پنجم‌ماه‌از سال گذشته، ۱۰ورزشکار ایرانی به دلایل مختلف در گذشته‌اند. تعدادی از آنها مشهور و محبوب بودند مانند ناصر حجازی و روح‌الله داداشی و تعدادی دیگر مانند دختر کوهنورد و بانوی قایقران در گمنامی فوت کردند اما آخرین نفری که به جمع ۹ ورزشکار دیگر پیوست، یکی از محبوب‌ترین ورزشکاران ایرانی بود که سه‌سال با بیماری سرطان جنگید و تا پیروزی نهایی نیز پیش رفت، اما بالاخره مغلوب هیولایی به نام سرطان شد. بابک معصومی طی دوران بیماری‌اش هیچ‌گاه دست از تلاش برنداشت و تا آخرین لحظه مبارزه کرد تا روحیه مبارزه‌طلبی‌ای را که در دوران فوتبالیستی داشت، در زمان بیماری نیز نشان دهد. بابک که متولد ۲۳تیر ۱۳۵۱ بود، در روز ۱۹مرداد در ۳۹سالگی درگذشت تا یکی از بهترین فوتبالیست‌های تاریخ ایران خیلی زود از جمع دوستان و همبازیان سابقش جدا شود. در تهیه گزارش و عکس، خانواده بابک به‌خصوص برادرش رضا معصومی و یکی از شاگردانش حسین مهدوی نهایت لطف را به گروه ورزشی روزنامه «شرق» داشتند.

■ ■ ■

اولین باری که علایم بیماریش ظاهر شد، زمانی بود که حدود سه سال و نیم پیش در یکی از پارک‌های کسرچ همراه برادرش و جمعی از دوستانش در حال گل‌کوچک بازی کردن بود. رضا معصومی برادر بابک در این‌باره می‌گوید: «بهطور معمول روزهای جمعه به همراه بابک و شش‌اگرداش که اکثر بچه‌های پرسپولیس بودند، گل‌کوچک بازی می‌کردیم. بازی بابک در گل کوچک از فوتبال هم بهتر بود و فوق‌العاده بازی می‌کرد، برای همین هر جمعه بچه‌ها را جمع می‌کرد تا مثل دوران کودکی که در کوچه و خیابان بازی می‌کردیم، بازی کنیم و فضای شادی ایجاد کند. یک روز جمعه که همه داشتند بازی می‌کردند، بعد از ۲۰دقیقه کنار کشید و گفت سرش درد می‌کند و نمی‌تواند بازی کند. سردرد او شدیدتر شد و او را به درمانگاه رساندیم.»

در بیمارستان بهگر سردرد بابک معصومی مشکوک تلقی می‌شود و او را برای آزمایش‌های بیشتر به بیمارستان ایران‌مهر می‌برند. در این بیمارستان، پزشکان به برادرش می‌گویند که او سه‌روز بیشتر زنده نیست چون سلول‌ها را سرطانی ۹۰درصد سر او فراگرفته‌اند و هیچ آمیدی برای زنده بودن او نیست.

دکتر خسروی که مدارک پزشکی بابک را مطالعه کرده از سابقه درخشان ورزشی بابک خبر نداشت و خیلی راحت به برادرش گفت که مدت زمان کمی او زنده خواهد بود. اما وقتی سرازیر شدن مقام‌های ورزشی و ورزشکاران را به بیمارستان ایران‌مهر دید، سعی کرد مانند یک بیمار معمولی با بابک برخورد نکند.

دکتر خسروی در این‌باره می‌گوید: «وقتی بابک را به بیمارستان آوردم، به هیچ عنوان حال خوبی نداشت، من ورزشی نیستم و او را نمی‌شناختم. برای من هیچ فرقی بین بیماران وجود ندارد، اما وقتی حضور افراد مختلف را دیدم که به دین بابک می‌آیند، مسوولیتم سنگین‌تر شد و احساس کردم، همه انتظار دارند که معجزه‌ای صورت گیرد. برای همین تیم پزشکی بیمارستان نهایت تلاش خود را برای زنده نگه‌داشتن بابک عزیز انجام دادند.»

زمانی که معصومی با پای خودش به بیمارستان رفت هموگلوبین او سه‌هه بود و دکترها برایش شیمی‌درمانی

شدید یا به قول پزشکان بمباران شیمیایی روی سلول‌های

سرطانی او انجام دادند. ۲۰ جلسه شیمی‌درمانی در سه‌ماه وضعیت بابک را تا حدودی مساعد کرد و سرطان با مقاومت او، کمک پزشکان و دعالی مردم تا حدودی عقب‌نشینی کرد.

رضا معصومی در این‌باره می‌گوید: «به‌قدری شیمی‌درمانی قوی بود که هر فردی به غیر از بابک بود در همان زمان از بین می‌رفت، اما او به خوبی مقاومت کرد و توانست شرایط را برای عمل پیوند مساعد کند. ولی موقعی که همه چیز آماده عمل پیوند بود به یک‌باره گفت نمی‌خواهد پیوند شود و حالش خوب است، برای همین او به خانه بازگشت.» در اوایل سال ۸۸ با توجه به اینکه اوضاع جسمانی ورزشکار پرافتخار کشورمان رو به وخامت گذاشت، پزشکان برای او پیوند استخوان را تجویز کردند، رضا که پنج‌سال از بابک کوچک‌تر است، پیوند مغز استخوان را از او گرفتند.

قبل از پیوند استخوان دوباره حدود ۲۰ جلسه شیمی‌درمانی برای بابک در نظر گرفتند تا بدنش آماده پیوند باشد. بعد از عمل پیوند که با موفقیت همراه بود، حالش بهتر شد. در همان روزها بود که حبیب کاشانی به دیدار او در بیمارستان رفت و به معصومی پیشنهاد داد تا سرمربیگری تیم فوتسال پرسپولیس در لیگ یک را برعهده گیرد و این تیم را به لیگ برتر بیاورد. این پیشنهاد انگیزه بابک را به بازگشت به فوتسال بیشتر کرد. او در جلسات متعددی با کاشانی تیم خوبی را آماده مسابقات کرد و با یک قرارداد بسیار پایین‌تر از یک مربی فوتبال به تیم پرسپولیس پیوست. معصومی از این قرارداد کم‌هم مقدار به بازیکنانی داد که احتیاج به پول داشتند. او با یک کادر حرفه‌ای و مجرب به کمک بازیکنانش قولی که به حبیب کاشانی داده بود را عملی کرد و تیم را به لیگ برتر آورد، رکورد خوب تیمش خیلی‌ها را متوجه مربی کارآمدی کرد که می‌توانست به مشکلاتی که از نظر جسمانی داشت، یک تیم خوب را بسازد. برادرش در این‌باره می‌گوید: هر چند استرس برای او سم بود، اما چنان با علاقه و پشتکار کار می‌کرد که ما هیچ چیزی در مورد فشاری که به او وارد می‌شد، نمی‌توانستیم بگوییم. البته بازیکنانش نیز با جان و دل برای او بازی می‌کردند، چون می‌دیدند بابک با تمام مشکلاتش با جان و دل کار می‌کند.

در همین دوران بود که وی به دلیل عمل پیوند، دچار مشکلاتی مانند رسوب کلیه، ریزش مو و ناخن و مشکلات گوارشی بود، برای همین زندگی در شرایط کاملاً استریل را پشت سر می‌گذاشت. بعد از آمدن تیم به لیگ برتر حبیب کاشانی با بابک معصومی به مشکل برخورد و او را از تیم کنار گذاشت، همین عامل ضربه روحی بدی به بابک زد و بیماری او را تشدید کرد و به نوعی همین عوامل استرس‌زا شرایط را به گونه‌ای رقم زد که او به مرگ نزدیک‌تر شود.

رضا معصومی در مورد روزهای آخر زندگی برادرش می‌گوید: روزهای آخر حالش خیلی خوب بود و هیچ

ورزش

نگاهی به زندگی بابک معصومی در سه سال و نیم پایانی

گزارش یک مرگ از پیش تعیین‌شده

پویان امیری

مشکلی نداشت، به دنبال کارهای تیم فوتسال استیل آذین بود که حسین هدایتی پیشنهادش را داده بود و در حال جمع‌آوری کادر فنی و بازیکنان بود. روز آخر در خانه بود که به من زنگ زد و گفت مدهاش درد می‌کند، ما هم او را زود به بیمارستان رساندیم، دکتر در حال آزمایش بود، بابک که روی تخت خوابیده بود، رو به من کرد و گفت رضا من ۲۰دقیقه دیگه می‌میرم، هنوز ۲۰دقیقه نشده بود که فوت کرد. من بدون آنکه خانواده بدانند، اجازه کالبدشکافی دادم و دکترها گفتند بر اثر سکنه مغزی فوت کرده است. بابک بر اثر سرطان فوت نکرد، بلکه بر اثر غم و غصه‌های زیاد سکنه کرد. مقاومت او باعث شکست سرطان شد، اما نتوانست نامهربانی بعضی‌ها را تحمل کند. رضا از علی کریمی تعریف می‌کند. علی همیشه در کنار بابک بود و این قضیه به‌ه دوران بیماری بابک برمی‌گردد. علی زمانی که در آلمان بازی می‌کرد، هفته‌ای دو بار به بابک زنگ می‌زد و جویای احوال او بود. کریمی نشان داد که یک رفیق است. در بازی با شهرداری تبریز می‌خواست اردوی تیم را به دلیل ناراحتی زیاد از فوت بابک ترک کند، اما به دلیل شرایط تیمی مجبور شد بازی‌کند. کریمی از نظر اخلاقی و رفتار نمونه است و از معرفت چیزی کم ندارد. البته بابک معصومی نیز همیشه هوای علی را داشت، چه آن زمانی که کاپیتانش در فتح بود و چه این اواخر که



مصطفی آجرلو

مدیرعامل استیل آذین،

کریمی را از تیم اخراج کرد.

معصومی به شدت به آجرلو حمله کرد و او را ناگاه نسبت به

منش و اخلاق کریمی دانست.

در طول مدت بیماری بابک، افراد

مختلفی به کمک او و خانواده‌اش

آمدند تا زیر هزینه‌های درمان کمرشان

خم نشود. محمدمحسن لصابری‌فرد،

مدیرعامل راه‌آهن به گفته برادر بابک

کارهایی در حق او کرده که هیچ یک از

رسانه‌ها از او خبر ندارند.

اما بعضی از افراد در بیمه نگذاشتند کار بیمه او به سرانجام

برسد، من از همه مردم و رسانه‌ها تشکر می‌کنم که

هیچ‌گاه ما را تنها نگذاشتند و همیشه در کنار ما بودند.

مطمئن هستم بابک هم قدردان آنهاست.

معصومی نفت و همیشه هر کمکی که می‌توانست انجام می‌داد. رضا معصومی از شخصی به نام حمید کریمی نام می‌برد که یکی از خیرین استان البرز است و به گفته برادر بابک، او در همان زمانی که برای اولین بار بابک به بیمارستان ایران‌مهر می‌رود، یک چک سفید امضا در اختیار مسوولان بیمارستان قرار می‌دهد و سقف آن یک‌میلیارد تومان و بالاتر از آن را نیز با کسب اطلاع مجاز دانست.

حمید کریمی در زمان مراسم تدفین و خاکسپاری روح‌الله داداشی نیز نهایت همکاری را با خانواده او داشت. در زمان وزارت دکتر باقر لنگرانی در وزارت بهداشت، با حکم ایشان تمام مخارج بابک در تمام بیمارستان‌ها بر عهده وزارت بهداشت بود، اما با آمدن دولت دهم و انتخاب خاتم دستجردی به عنوان وزیر بهداشت، تمام امتیازات بابک قطع شد تا او دچار استرس بیشتری شود.

رضا معصومی از لطف استانداری و فرمانداری کرج تشکر می‌کند و می‌گوید اگر در حال حاضر ۱۰۰ میلیون تومان بدهید هم اجازه نمی‌دهند جنازه‌ای در امامزاده طاهر دفن کنید اما فرماندار و مقامات شهری کاری کردند تا این اجازه برای دفن پیکر بابک صادر شود.

برادر بابک که حالا با بغض حرف می‌زد، در ادامه گلایه‌هایش گفت: در فیلیپین به دلیل مرگ بابک در مسابقات یک دقیقه سکوت می‌کنند، اما در استادیوم آزادی در حالی که هموطنانش حضور داشتند به احترام او سکوت نکردند، ما هیچ انتظاری نداریم اما واقعا رشمش نیست تا قهرمانان ملی چنین برخوردی شود.

گفته می‌شود زمانی که معصومی در بیمارستان بود، علی‌آبادی رییس وقت سازمان تربیت‌بدنی به بیمارستان می‌رود و در حالی که بابک نیمه‌هوشیار است، به او می‌گوید: چه درخواستی داری و او هم می‌گوید سلامتی شما و خانواده‌تان، این در حالی است خانواده معصومی برای این قهرمانان ملی چنین برخوردی دارند.

حرکت خبرخوانانه بابک معصومی زینادر خاص و عام است، او یک مدرسه فوتسال در فردیس کرج راه‌اندازی کرده بود که دو سالن آن برای بازیکنان بی‌سرپرست بود که از سوی سازمان بهزیستی به مدرسه فوتسال معرفی می‌شدند. معصومی در یک سفر به ایتالیا به توصیه یک

خانم که او در خیابان‌های کرج دیده بود از اردوی تیم‌لی خارج شد تا دارویی برای فرزند آن خانم بخرد. او برای

تهیه این دارو از شهر محل اردو به شهر دیگری می‌رود

و خیلی دیر به اردوی تیم‌لی فوتسال برمی‌گردد، رییس

فدراسیون فوتسال او را توبیخ می‌کند، اما وقتی از اصل

صاحب عزا می‌دانند.

معصومی از آن دسته ورزشکارانی است که نامش تا ابد

در آسمان ورزشی ایران خواهد درخشید. رضا معصومی

در پایان حرف‌هایش می‌گوید: «شاگردان بابک تا آخرین

لحظات عمر ایشان دنبال کارهای بیمه تکمیلی او بودند،

اما بعضی از افراد در بیمه نگذاشتند کار بیمه او به سرانجام

برسد، من از همه مردم و رسانه‌ها تشکر می‌کنم که

هیچ‌گاه ما را تنها نگذاشتند و همیشه در کنار ما بودند.

مطمئن هستم بابک هم قدردان آنهاست.

یادداشت

بابک شمع محفل دوستان

حسین شمس

بابک را سال‌ها می‌شناختم؛ حدود ۲۱سال. ما با هم از تیم فتح شروع کردیم، او کاپیتان تیمی بود که من سرمربی‌اش بودم. من و بابک از زمین چمن به سالن آمدمیم و با هم در سالن ماندیم، افتخارات زیادی را یک‌دیگر به دست آوردیم و در تمام این مدت بابک مثل یک سرباز در خدمت تیم‌هلی بود. دو دوره قهرمانی آسیا در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ همراه تیم باعث شد تا بابک با اشتیاق زیاد به بازی در سالن ادامه دهد و دیگر مانند خودم به چمن بازنگردد. بابک یکی از بهترین عقب‌گیرهای فوتسال دنیا بود. او هیچ‌گاه از این موقعیت خود معزور نشد و هر‌گاه افتخار کسب کرد، بیشتر متواضع شد. آخرین دوره‌ای که با هم بودیم

در سال ۲۰۰۷ بود که در کشور ژاپن قهرمان شدیم، در آن دوره هم او یکی از برترین بازیکنان بود، او چه از نظر فنی و اخلاقی نمونه یک بازیکن کامل بود. یکی از خصوصیات خوب بابک این بود که همیشه شاد بود و سعی می‌کرد همه را شاد کند، در هر محفل و جلسای حضور بابک بود که باعث می‌شد بقیه دوستان و یارانش در کنارش قرار گیرند. او به معنای واقعی بامعرفت بود و دست خیلی از دوستانش را گرفت. زمانی که متوجه شد، بیماراست هم سعی کرد روحیه خود را حفظ کند، این در حالی بود که دکتر خسروی، پزشک معالجه‌اش گفته بود، او زود زنده است اما ورزشکار بودن، روحیه خوب و مقاومت جانانه‌ای که داشت، باعث شد تا او سه سال مقاومت کند و در پایان هم او سکنه کرد و از بیماری خبری نبود. بابک اگر زنده می‌ماند، یکی از بهترین مربیان فوتسال دنیا می‌شد اما به خوبی از عهده مربیگری پرسپولیس برآمده بود و قرار بود فصل بعد تیم استیل آذین را از آگ یک به یک برتر بیاورد. همیشه یاد خدا بود چه قبل از بیماری و چه بعد از آن، اما بعد از اینکه بیمار شد، این ارتباط قوی‌تر شد. فوتسال ایران باید سال‌ها منتظر باشد تا چنین بازیکنی به خود ببیند، چپ پای دوست‌داشتنی فوتسال ایران خیلی زود از میان ما رفت و پر کردن جای او به همین سادگی نخواهد بود. به اعتقاد بابک همیشه بین ما خواهد بود. امیدوارم جایگاه بالایی که او داشت را بقیه دوستان و شاگردانش ادامه دهند.

گزارش

مقاومت بابک برابر غول سرطان

بابک معصومی، کاپیتان پیشین تیم‌لی فوتسال ایران که مقابل پیشروی سرطان خون ایستادگی کرده بود، روز ۱۹مرداد در اثر سکنه مغزی را دنیا رفت. ابتدا در تیرماه ۸۷ بود که او به خاطر سر درد شدید به بیمارستان مراجعه کرد که متوجه شد به سرطان مبتلا شده است. معصومی در جام جهانی فوتسال در سال ۲۰۰۰ که به میزبانی گواتمالا برگزار شد، کاپیتان تیم‌لی ایران بود. او پس از خروج از بیمارستان گفت: «از مدیرعامل باشگاه پیکان به نسبت گلایه دارم. من سه‌سال در این باشگاه فعالیت کردم. باشگاه پیکان قراردادی با من بست که فقط بازتاب رسانه‌ای داشت و هیچ کدام از قول‌های آقای صاحب‌پناه عملی نشد. حالا اگر ۲۰۰میلیون تومان هم بدهند، من یک ریال آن را برنمی‌دارم.» روند بهبودی او چنان امیدوارکننده بود که حتی توانست فعالیت‌های ورزشی‌اش را نیز از سر بگیرد و سرمربی تیم تازه‌تأسیس فوتسال پرسپولیس شود. فردورین ۸۹ پس از غلبه بر تیم فوتسال دبیری تبریز در مرحله حذفی و صعود پرسپولیس به لیگ برتر گفت: «دوست دارم این موفقیت را به بیماران سرطانی در ایران تقدیم کنم.» برغم ابتلا به سرطان و دوران سخت نقابت، شاید تلخ‌ترین روزهای بابک معصومی در یک سال گذشته رقم خورده از ماه رمضان پارسال تا رمضان امسال پارسال در همین روزها بود که در دفاع از علی کریمی گفت: «مردم باید بدانند زمانی که پزشکان از من قطع امید کرده بودند، فقط علی کریمی بود که با سخاوتش مثل همیشه تمام هزینه‌های بیمارستان مرا پرداخت کردن. با هزینه او، از یک اتاق عمومی به اتاق اختصاصی رفتم و تمام هزینه‌های مربوط به درمانم را هم او پرداخت کرد.» او که با تیم فوتسال پرسپولیس بازگشت موقفی به صحنه ورزش حرفه‌ای داشت، شهریور۸۹ به این باشگاه دچار اختلاف شد. در برنامه ۹۰ گفت: «فامیل آقای کاشانی در کار فنی دخالت می‌کرد و محل آسایش بازیکنان تیم شده بود. از کاشانی خواش کردم یک نفر دیگر را معرفی کند. گفتم این همه پیشکسوت داریم که عمرشان را در پرسپولیس گذاشته‌اند اما او به من گفت فامیل من باید بماند. تو برو!» معصومی گفت: «فقط امیدوارم کاشانی دیگر نتگوید فوتسال پرسپولیس را به خاطر دارم راه‌اندازی کردم.» یخ‌دستی که با درخشش دوباره در سالن‌های فوتسال بر چهره بیمارش نقش بسته بود، دوباره فرو نشست اما هنوز روزهای دشوارت‌ری در پیش بود. اسفند۸۹ بخشی از هزینه‌های درمان او را باشگاه فوتسال گیتی‌پسند تقبل کرد. اقدامی که با انتقاد سرمربی این تیم مواجه شد. مهدی ابطحی گفت: مدیرعامل باشگاه گیتی‌پسند پول یک بیمار سرطانی را می‌دهد، ولی پول او را نمی‌دهد. معصومی نیز که به ماه‌های آخر زندگی‌اش نزدیک می‌شد، در گفت‌وگو با باشگاه خبرنگاران جوان به ابطحی پاسخ داد: «آقای ابطحی، این مریض سرطانی ناش بابک معصومی است با ۱۰سال سابقه حضور در تیم‌لی و پنج دوره قهرمانی در آسیا؛ همچنین کاپیتان تیم‌لی در جام جهانی و اولین لژیونر فوتسال ایران. با وجود به بار کشیدن عنوان بیمار سرطانی، الگوی بیماران سرطانی در ایران هستم.»

آخرین تصاویری که از او به جا مانده چهرای خسته با گونه‌های گود افتاده و قلنتی تحریف است.

حضور در اردوی تیم پرسپولیس، سال ۱۳۸۹

روزهای نخست حضور بابک در بیمارستان- سال ۱۳۸۷